

زیرا پدرش معلم ترکمانان بود. احوالش دگرگون شد تا آنجا که سیواس را در تصرف آورد. صاحب ملطیه با او دشمنی می‌ورزید و از بوهومند از سران فرنگان علیه او یاری خواست او نیز با پنج هزار سپاهی به جنگش آمد. کمشتکین به نبرد او برخاست و لشکرش را بشکست و او را به اسارت آورد. آن‌گاه فرنگان لشکر به قلعه انکوریه بردند. و آنجا را تصرف کردند و مسلمانانی را که در آنجا بود کشتند. سپس به قلعه دیگر رفتند و اسماعیل بن دانشمند را محاصره کردند. کمشتکین بار دیگر با ایشان نبرد کرد. شمار سپاهیانشان سیصد هزار نفر بود. آنان را منهزم ساخت و بسیاری را به قتل آورد. آن‌گاه پسر دانشمند به ملطیه لشکر برد و آنجا را بگرفت و فرمانروای آن را اسیر کرد. لشکری از فرنگان از انطاکیه به نبرد او درآمد. این بار نیز خداوند مسلمانان را پیروز گردانید و این پیروزی‌ها نزدیک به یکدیگر بود.

محاصره فرنگان قلعه جبله را

جبله از اعمال طرابلس بود. رومیان آن را تصرف کرده و منصور بن صلیحه را بر آن امارت داده بودند و او در آن شهر فرمان می‌راند. چون جبله به تصرف مسلمانان در آمد، امور شهر به دست جمال‌الملک ابوالحسن علی بن عمار افتاد و او فرمانروای طرابلس بود. منصور بن صلیحه همچنان در آن شهر بماند. سپس منصور وفات کرد و ابومحمد عبدالله بن منصور جای پدر بگرفت. او به سپاهیگری گرایید و شهامت آشکار نمود. ابن عمار از او بیمناک شد و آهنگ دستگیری او کرد. ابومحمد عبدالله بن صلیحه در جبله عصیان آغاز کرد و به نام عباسیان خطبه خواند. ابن عمار از دقاق بن تنش علیه او یاری خواست. دقاق، همراه با اتابک طغتكین برفت ولی ابومحمد عبدالله بن صلیحه سخت پایداری کرد و آنان بازگشتند. آن‌گاه فرنگان به محاصره جبله آمدند. باز هم ابومحمد عبدالله نیک مقاومت کرد. در این حال شایع شد که برکیارق آهنگ شام کرده است و این امر سبب شد که فرنگان از آنجا بروند و چون سلطان را به کارهای دیگر سرگرم دیدند، بار دیگر بازگشتند و شهر را محاصره نمودند. این بار نیز خبر یافتند که مصریان به یاری ابومحمد عبدالله بن صلیحه می‌آیند پس، بار دیگر بازگشتند. بار دیگر با مسیحیانی که در شهر بودند در نمان چنان نهادند که یکی از برج‌ها را تسلیم آنان کنند. فرنگان بدین منظور سیصد تن از اعیانشان را با سلاح تمام به سوی آن برج فرستادند. آنان یک‌یک از راه

کوهستانی خود را بالا می‌کشیدند و چون نزد ابو محمد عبدالله می‌رسیدند ابو محمد آنان را می‌کشت تا همه سیصد تن به قتل رسیدند. این بار نیز فرنگان محاصره جبله را ترک گفتند.

فرنگان بار دیگر به محاصره جبله آمدند ولی باز هم متهم شدند و یکی از سرداران‌شان به نام کنه تابل^۱ اسیر شد و مالی عظیم فدیّه داد و خویشتن برهانید [ابن صلیحه دید که فرنگان همچنان چشم به جبله دوخته‌اند و از حمله و محاصره باز نمی‌ایستند و او را بیش یارای مقاومت نیست. پس نزد اتابک طغتكین کس فرستاد و از او خواست کسی را بفرستد تا شهر را تسلیم او نماید و او نیز بی‌پذیرفت و پسر خود تاج‌الملوک بوری را بفرستاد. ابن صلیحه شهر را به تاج‌الملوک بوری تسلیم کرد و خود رهسپار دمشق شد و در آنجا از طغتكین خواست که او را به بغداد فرستد. او نیز چنین کرد و کسانی با او همراه نمود تا به انبار رسید.]^۲

چون ابن صلیحه به دمشق رفت، ابن عمار صاحب طرابلس نزد ملک دقاق کس فرستاد. و از او خواست که ابن صلیحه را بدون اموالش تسلیم او کند و سی هزار دینار بستاند ولی ملک دقاق به سخن او گوش نداد. چون ابن صلیحه به انبار رسید، چندی در آنجا درنگ کرد. سپس رهسپار بغداد شد. وزیر، اعزابوالمحاسن در بغداد بود. او را گفت سلطان برکیارق به مال نیازمند است و از تو سی هزار دینار طلب می‌کند. گفت که اموال او در انبار است. وزیر کس فرستاد و آن اموال به چنگ آوردند. اموالی بس گران بود. شمار جامه‌ها و عمامه‌ها و دیگر متاع در حساب نمی‌گنجید همه برگرفته بیاوردند.

چون تاج‌الملوک بوری جبله را گرفت با مردم روشی ناپسند پیش گرفت. مردم جبله نزد فخرالملک ابوعلی بن عمار صاحب طرابلس کس فرستادند و او را فرا خواندند تا بر خود امارت دهند. او نیز لشکری بفرستاد و با تاج‌الملوک بوری و یارانش نبرد کردند و او را در هم شکستند و اسیرش کردند و نزد ابن عمار بردند. ابن عمار با او نیکی کرد و او را نزد پدرش به دمشق فرستاد. و عذرا آورد که می‌ترسید که اگر جبله را نگیرد به دست فرنگان افتد.

۲. در متن سفید بود. از این‌اثیر تکمیل شد (حوادث سال ۴۹۴).

۱. متن: کبرانیطل

استیلای فرنگان بر سروج و قیساریه و غیر آن

گودفروا^۱ پادشاه فرنگان در سال ۴۹۴ از بیت المقدس لشکر به محاصره عکا برد ولی تیری بر او آمد و به قتلش آورد. چون او به قتل رسید برادرش بالدوین^۲ با پانصد سوار به بیت المقدس آمد. چون خبر به ملک دقاق صاحب دمشق رسید، همراه با جناح الدوله صاحب حمص لشکر به معارضه با او بیرون آورد. بالدوین شکست خورد و از فرنگان خلق کثیری کشته شدند.

هم در این سال، فرنگان، سروج از بلاد جزیره را گرفتند. سبب آن بود که فرنگان شهر رها را که مردمش به آنان نامه نوشته بودند، تصرف کرده بودند. زیرا بیشتر مردم رها از ارمنیان بودند و جز اندکی از مسلمانان در آنجا نبود. در این هنگام سکمان در سروج جمعی از ترکمانان را گرد آورده و عازم رها گردید و با فرنگان نبرد در پیوست ولی در ماه ربیع الثانی سال ۴۹۴ از آنان شکست خورد. آنگاه فرنگان به سروج لشکر بردند و آنجا را به قهر گرفتند و دست به کشتار و تاراج زدند. آنگاه حیف^۳ نزدیک عکا را به قهر تصرف کردند و ارسوف را به امان و در ماه رجب به قیساریه راندند. قیساریه را نیز به جنگ گرفتند و دست به کشتار و تاراج گشودند. والله تعالی ولی التوفیق بمنه و کرمه.

محاصره فرنگان طرابلس و شهرهای دیگر را

ریموند سنژیلی^۴ از ملوک فرنگان که پیش از این از آنان نام بردیم، همچنان به محاصره طرابلس مشغول بود. قلیچ ارسلان بن سلیمان بن قتلش صاحب بلاد روم (قونیه) لشکر به طرابلس برد و بر او پیروز گردید. ریموند سنژیلی منتهزم شد و بازگردید. فخرالدوله بن عمار فرمانروای طرابلس نزد امیر آخر (امیریاخر) نایب جناح الدوله در حصن، از سوی دقاق بن تتش کس فرستاد و او را به فرو کوفتن و دفع فتنه سنژیلی که اکنون ناتوان شده بود، فراخواند. امیر آخر (یا امیریاخر)^۵ خود بیامد و دقاق نیز لشکر فرستاد و همگان در طرابلس گرد آمدند و با او جنگ در پیوستند. سنژیلی با همان گروه که با او مانده بود، بر لشکر مسلمانان زد و همه را تارومار کرد مردم کوهپایه که بیشتر مسیحی بودند نیز با او یار شدند و طرابلس را در محاصره گرفتند.

۱. متن: کبری

۲. متن: بقدوین

۳. متن: حصن کیفا

۴. متن: صنجیل

۵. متن: تاج الدوله

مردم طرابلس با پرداخت مالی و چند اسب با او مصالحه کردند و او از طرابلس لشکر به انظرطوس^۱ برد و آنجا را محاصره کرد و به قهر بگشود و مردم را کشتار و شهر را تاراج نمود و تا دژ طویان پیش رفت. سرکردهٔ این دژ مردی بود به نام ابن‌العریض. او در برابر فرنگان نیک پایداری نمود و یکی از زعمای لشکر فرنگان را نیز اسیر کرد. سن‌ژیلی ده هزار دینار و هزار اسیر فدیة داد مگر او را آزاد کند و ابن‌العریض نپذیرفت. همهٔ این وقایع در سال ۴۹۵ اتفاق افتاد.

سپس سن‌ژیلی به حصن‌الاکراد لشکر برد و آنجا را محاصره نمود. جناح‌الدوله لشکر گرد آورد که به جنگ او رود. در این احوال مردی باطنی در مسجد برجست و او را بکشت. بعضی گویند این مرد را رضوان‌بن تنش به قتل او برگماشته بود. سن‌ژیلی به حمص رفت و حمص را محاصره نمود و بر اعمال آن دست یافت. سپس در ماه جمادی‌الآخر سال ۴۹۵ یکی از کتتها بر عکا تسلط یافت. مسلمانان از هر سواز سواحل به جنگ با او روان شدند و او را منهزم ساختند و لشکرگاه و منجیق‌هایی را که نصب کرده بود به آتش کشیدند.

آن‌گاه کنت رها، [بالدوین] لشکر به بیروت^۲ آورد و آن را در محاصره گرفت مردم پایداری کردند و او بازگشت.

سپاهیان مصر برای ممانعت از رخنهٔ فرنگان به سواحلسان، به عسقلان آمدند. بالدوین از قدس به مقابله آمد. مسلمانان او را منهزم نمودند. او خود را به رمله انداخت و مسلمانان در پی او بودند و رمله را محاصره کردند و او به یافا گریخت. مسلمانان شمار کثیری از فرنگان را کشتند و اسیر کردند. والله تعالی ولی التوفیق.

محاصرهٔ فرنگان عسقلان را و جنگ‌هایشان با سپاهیان مصر

چون فرنگان در عسقلان طمع کردند و در شام کارشان بالا گرفت، الافضل امیرالجیوش در سال ۴۹۶ سپاهیان خود را از مصر به نبرد ایشان آورد. سعدالدولة الطواشی^۳ از موالی پدرش فرمانده این سپاه بود. بالدوین، پادشاه قدس، با لشکر خود بیامد و میان رمله و یافا با این لشکر روبرو شد و آن را در هم شکست. سعدالدوله نیز از اسب فرو افتاد و بمرد. فرنگان بر لشکرگاه او تسلط یافتند.

۱. متن: طرطوس

۲. متن: سروج

۳. متن: قواسی

آن‌گاه الافضل پسر خود شرف‌المعالی را با جمع کثیری بفرستاد. سپاهیان او در یازور^۱ نزدیکی رمله فرود آمدند و جنگ آغاز کردند. فرنگان شکست خوردند و خلق بسیاری کشته شدند جمعی از اعیانشان به یکی از دژها پناه بردند. شرف‌المعالی آنان را پانزده روز محاصره نمود تا دژ را بگرفت و هر که بود بکشت یا اسیر کرد. بالدوین به یافا گریخت و از آنجا به قدس رفت. در قدس با جماعتی که به زیارت آمده بودند برخورد کرد و آنان را به جنگ فراخواند. این گروه به آهنگ نبرد با مسلمانان به عسقلان آمدند. شرف‌المعالی در عسقلان بود. چون پیروزی به دست نیاروند بازگشتند.

شرف‌المعالی نزد پدر بازگشت، آن‌گاه از راه خشکی، سپاهی به سرداری مردی به نام تاج‌العجم که از موالی پدرش بود گسیل داشت و سپاهی از راه دریا به سرداری مردی به نام قاضی بن قادوس^۲. لشکر ابن قادوس به یافا فرود آمد و تاج‌العجم به عسقلان. ابن قادوس تاج‌العجم را فراخواند که با لشکر خود به او پیوندد. او سربر تافت. الافضل چون از سریچی تاج‌العجم خبر یافت کسی را فرستاد تا او را بگرفت و در بند کرد و فرماندهی سپاه و امارت عسقلان را به یکی دیگر از موالی خود به نام جمال‌الملک سپرد. آن سال به پایان آمد در حالی که جز عسقلان سراسر بیت‌المقدس در دست فرنگان بود. همچنین یافا و ارسوف و قیساریه و حیفا و طبریه و لاذقیه و انطاکیه از بلاد شام و سروج از بلاد جزیره در دست ایشان بود و ریموند سن‌ژیلی^۳، فخرالملک بن عمار را در طرابلس محاصره کرده بود، فخرالملک نیز جماعتی از ناوگان خود را به غارت و تاراج بلاد فرنگان به هر ناحیه روان داشته بود تا آذوقه به فرنگان کم رسد شاید آنان دست از محاصره بردارند.

چون سال ۴۹۷ در رسید فرنگانی که در رها بودند بیرون آمدند و بر رقه و قلعه جعبر حمله بردند و آن نواحی را زیر پی در نورد دیدند. رها و قلعه جعبر از سال ۴۷۹ در دست سالم بن مالک بن بدران بود. سلطان ملک‌شاه سلجوقی او را بر آن نواحی حکومت داده بود. والله اعلم.

استیلای فرنگان بر جُبَیل و عکا

در سال ۴۹۷ کشتی‌هایی از بلاد فرنگ بیامد با خلق کثیری از بازرگانان و کسانی که به

۳. متن: صنجیل

۲. متن: دقاوس

۱. متن: بازور

زیارت اماکن مقدسه آمده بودند. ریموند سن‌ژیلی از آنان برای محاصره طرابلس یاری طلبید. اینان طرابلس را محاصره کردند و چون از تصرف آن عاجز آمدند به جبیل لشکر بردند و شهر را به امان تصرف کردند. سپس عهد امان خود بشکستند و دست به قتل عام مردم زدند. آنگاه بالدوین پادشاه قدس از این بازرگانان و زوار یاری خواست و از دریا و خشکی عکا را در محاصره گرفت. زهرالدوله^۱، الجیوشی، از جانب ملک الجیوش الافضل صاحب مصر در عکا بود. او در برابر دشمن به دفاع پرداخت تا عاجز آمد و از عکا به دمشق گریخت. فرنگان عکا را گرفتند و در کشتار و غارت مرتکب اعمالی ناشایست گردیدند. والله تعالی اعلم.

غز و امرای سلجوقی با فرنگان

مسلمانان در ایام غلبه فرنگان بر شام خود در آتش فتنه و اختلاف می‌سوختند، و این امر سبب غلبه فرنگان گردید. در حران و حمص یکی از موالی ملکشاه حکومت می‌کرد به نام قراجا^۲ و موصل در دست چکرمش بود و حصن کیفا از آن سقمان بن ارتق. مردی به نام محمد اصفهانی که از سوی قراجا در حران فرمان می‌راند، بر قراجا عاصی شد، زیرا قراجا مردی ستمگر بود، و همه یاران خود را جز غلامی به نام چاولی بکشت. محمد اصفهانی چاولی را برکشید و سپهسالاری داد. روزی چاولی بناگاه در مجلس عشرت او را به قتل آورد. چون محمد اصفهانی کشته شد فرنگان طمع در حران بستند و آن را محاصره کردند. میان چکرمش و سقمان بن ارتق نیز جنگ و فتنه بود. ولی اکنون که حران در خطر افتاده بود آن دو دست از جنگ برداشتند و در خابور دیدار کردند و پیمان دوستی بستند. سقمان بن ارتق را هفت هزار سپاهی از قوم خود یعنی ترکمانان بود و با چکرمش نیز سه هزار تن از ترکان و اعراب و کردان. فرنگان از حران لشکر به خابور آوردند و جنگ در پیوستند. مسلمانان از برابر آنان تا مسافتی بعید واپس نشستند آنگاه حمله کردند و بسیاری از فرنگان را کشتند و اموالشان را به غنیمت بردند.

بوهموند^۳ فرمانروای انطاکیه و تانکرد^۴ فرمانروای بلاد ساحلی در پشت کوه به کمین مسلمانان ایستاده بودند تا از پشت به سپاه مسلمانان حمله برند. چون از کمینگاه بیرون

۳. متن: اسمند

۲. متن: فواجا

۱. متن: بهاءالدوله

۴. متن: شکری

آمدند فرنگان را در حال فرار دیدند و تا شب هنگام در همانجا درنگ کردند و شب بگریختند. چون مسلمانان خبر یافتند، از پی ایشان برفتند و بسیاری را کشتند. در این نبرد بود که بالدوین کنت رها اسیر گردید. یکی از ترکمانان، از یاران سقمان او را اسیر کرده بود. این امر بر یاران چکرمش گران آمد؛ زیرا همین امر سبب شده بود که غنائم بسیاری به دست ترکمانان افتد پس چکرمش را تحریض کردند که به خیمه‌های سقمان هجوم برد و بوهومند را از ایشان بستاند. او نیز برفت و بوهومند را بربرد. یاران سقمان آهنگ نبرد او کردند ولی سقمان آنان را منع نمود زیرا نمی‌خواست میان مسلمانان اختلاف افتد ولی از آنان جدا شده به راه خود رفت. آن‌گاه سلاح‌ها و علم‌های فرنگان را بگرفت و به دست یاران خود داد و بر دژهای ایشان حمله آورد. نگهبانان دژ پنداشتند یاران خود هستند و بدین پندار که یارانشان پیروز آمده‌اند درها می‌گشودند و مسلمانان دژ را گرفتند.

چکرمش به حران رفت و آنجا را در تصرف آورد و از سوی خود امیری نهاد. سپس لشکر به رها کشید و چند روز نیز آن را محاصره نمود و به موصل بازگردید. کنت بالدوین سی و پنج هزار دینار فدیة داد و صد و شصت اسیر مسلمان را آزاد نمود تا از اسارت برهید. والله سبحانه و تعالی ولی التوفیق بمنه و کرمه.

نبرد فرنگان با رضوان پسر تتش، صاحب حلب

در سال ۴۹۸ تانکرد صاحب انطاکیه لشکر به حصن آزتاج^۱ برد. این دژ از آن رضوان بن تتش صاحب حلب بود. ساکنان دژ سخت در تنگنا افتادند و از رضوان یاری خواستند. رضوان بدان سو لشکر برد و فرنگان به مقابله بیرون آمدند. تانکرد که کثرت لشکریان رضوان را دید از او خواستار صلح شد ولی اسپهبد صباوه از امرای سلجوقی، رضوان را از صلح منع کرد. این اسپهبد پس از قتل ایاز به رضوان پیوسته بود. چون نبرد در گرفت فرنگان نخست منهزم شدند ولی بار دیگر دل بر مرگ نهاده بر مسلمانان حمله کردند و بسیاری از لشکریان رضوان را کشتند و همه پیادگانی را که پس از پیروزی نخستین به لشکرگاهش وارد شده بودند به قتل آوردند. رضوان و یارانش از معركة جان به در برده به حلب رفتند و صباوه نزد اتابک

۱. متن: حصن اریام

طغتكین^۱ به دمشق رفت. فرنگان بار دیگر به محاصرهٔ دژ آمدند. ساکنان دژ به حلب گریختند و فرنگان دژ را در تصرف آوردند. والله تعالی ولی التوفیق.

نبرد فرنگان با سپاهیان مصر

الافضل وزیر صاحب مصر در سال ۴۹۸ پسر خود شرف‌المعالی را با لشکری به رمله فرستاد و او رمله را تصرف کرد و فرنگان را فرو کوبید. سپس میان گروه‌های لشکر خلاف افتاد و هر یک مدعی بود که رمله را او فتح کرده است و این خلاف نزدیک بود به جنگ کشد. در این حال فرنگان حمله آوردند و شرف‌المعالی بناچار به مصر بازگردید. الافضل پسر دیگر خود سناء‌الملک حسین را با لشکری به جای او فرستاد. جمال‌الملک^۲ فرمانروای عسقلان نیز با او همراه شد. اینان از طغتكین اتابک دمشق نیز یاری خواستند و او نیز صباوه از امرای سلجوقیان را به یاریشان فرستاد. بالدوین صاحب قدس و عکا با لشکر خود به نبرد آمد و جنگی سخت در گرفت و از دو جانب بسیاری کشته شدند و جمال‌الملک نایب عسقلان نیز به شهادت رسید و دو لشکر از هم جدا شدند و هر یک به شهر خود بازگردید.

در این جنگ جماعتی از مسلمانان، از جمله بکتاش‌بن تیش در لشکر فرنگان می‌جنگیدند. بکتاش رنجیده شده به فرنگان پیوسته بود؛ زیرا طغتكین به برادرزادهٔ او دقاق گرایش یافته بود و در حالی که او کودکی بیش نبود او را به پادشاهی برگزیده بود. از این رو بکتاش نزد فرنگان رفته بود. والله سبحانه و تعالی ولی التوفیق بمنه.

نبرد فرنگان با طغتكین

یکی از کنت‌های بزرگ فرنگان در نزدیکی دمشق بود و بسا به دمشق حمله می‌کرد و با سپاهی که در دمشق بود به جنگ می‌پرداخت. طغتكین لشکر به جنگ او برد. بالدوین پادشاه قدس آمد تا او را در برابر مسلمانان یاری دهد ولی کنت بزرگ که به نیرو و کفایت خویش مغرور بود او را بازگردانید. بالدوین به عکا بازگشت. چون میان کنت و طغتكین نبرد در گرفت، طغتكین آنان را به دژی که پایگاهشان بود واپس راند. آن‌گاه دژ را ویران کرد و سنگ‌هایش را به رودخانه ریخت و همهٔ مدافعان آن را اسیر کرد و دیگران را

۲. متن: جمال‌الدین

۱. متن: طغتكین

بکشت و به دمشق بازگردید و پس از یک هفته به رfnیه از دژهای شام لشکر برد. برادرزادهٔ ریموند سن ژیلی در آنجا بود. طغتكین دژ را بگرفت و مدافعانش را بکشت.

استیلای فرنگان بر حصن افامیه

خلف بن ملاعب الکلابی بر حمص غلبه یافته بود راهزنی می کرد. تتش بن البارسلان حمص را از او بستد و خلف را دست روزگار به مصر انداخت.

مردی که رضوان صاحب حلب بر افامیه گماشته بود علیه او عصیان کرد. او شیعی بود. نزد فرمانروای مصر کس فرستاد و فرمانبرداری نمود و خواست کسی را بدان سوی روانه دارد تا شهر را تسلیم او کند. مصریان نیز خلف بن ملاعب را بدین کار فرستادند تا از آنجا به جهاد فرنگان نیز مشغول شود. از او نیز گروگان‌هایی گرفتند که راه خلاف نرود؛ ولی ابن ملاعب چون به افامیه آمد عصیان آشکار کرد و جمعی از مفسدان را گرد خود آورد و از گروگان‌ها که نزد مصریان داشت چشم پوشید.

در این احوال فرنگان، سرمین از اعمال حلب را که ساکنان آن شیعی بودند تصرف کردند. قاضی سرمین نزد ابن ملاعب به افامیه رفت. قاضی در آنجا در نهمان دست به کار برافگندن خلف بن ملاعب شد و به ابوطاهر الصائغ که از اصحاب رضوان و از اعیان و داعیان باطنیه بود پیام فرستاد و ماجرا بگفت. قرار بر آن شد که قاضی ابن ملاعب را از میان بردارد و افامیه را تسلیم رضوان کند.

پسران ابن ملاعب از توطئه خیر یافتند و پدر را را هشدار دادند که قاضی توطئه در سر دارد. قاضی نزد ابن ملاعب آمد و به دروغ سوگندان خورد؛ چنان‌که به صداقت او اذعان کرد و یقین نمود که میان او و ابوطاهر و رضوان هرگز سخنی نرفته است.

چون قاضی از نزد ابن ملاعب بازگشت به رضوان پیام داد که سیصد تن از جنگجویان سرمین را با اسب و سلاح نزد ابن ملاعب فرستد و چنان وانمایند که از رضوان ملول شده و به خدمت او آمده‌اند. ابن ملاعب فریفته شد و آنان را در ریض افامیه جای داد. اینان در همان جای درنگ کردند تا کارها ساخته شد. شبی قاضی ایشان را از بارو فرابرد و به دژ در آورد. اینان دژ را گرفتند و ابن ملاعب را کشتند. پسران او بگریختند. یکی به ابوالحسن بن منقذ صاحب شیزر پناه برد و دیگری کشته گردید. ابوطاهر الصائغ به افامیه آمد. او می پنداشت که قاضی افامیه را به او تسلیم خواهد کرد ولی قاضی بدو پرداخت و

ابوطاهر نزد او ماند.

یکی از پسران ابن ملاعب که از کار پدر به خشم آمده بود، نزد طغتكین به دمشق رفت. طغتكین او را بر یکی از قلاع خود فرمانروایی داد ولی او دست به فساد گشود و به راهزنی پرداخت. طغتكین او را فراخواند. این پسر به نزد فرنگان گریخت و آنان را به تسخیر افامیه برانگیخت. فرنگان افامیه را محاصره کردند آن‌سان که مردم از گرسنگی به جان آمدند. چون فرنگان افامیه را تسخیر کردند، قاضی و ابن الصائغ را گرفتند و به قتل آوردند. این واقعه در سال ۵۰۷ اتفاق افتاد.

محاصره فرنگان طرابلس را

ریموند سن ژیلی^۱ از ملوک فرنگان همچنان طرابلس را در محاصره داشت. او در این ایام شهر جبیله را از ابن ابی صلیحه گرفت و در نزدیکی طرابلس دژی ساخت و در آن اقامت گزید. چون بمرد او را به قدس بردند و به خاک سپردند.

پادشاه روم اهل لاذقیه را فرمان داد که برای فرنگان که طرابلس را در محاصره دارند آذوقه برند و آنان با کشتی‌هایی آذوقه به طرابلس بردند.

فخرالملک بن عمار لشکری از دریا به طرابلس برد و با فرنگان جنگ در پیوست و پیروزی حاصل نمود و جمعی از ایشان را نیز اسیر کرده بازگردید.

محاصره طرابلس پنج سال مدت گرفت و در شهر آذوقه به پایان آمد. توانگران نیز هرچه داشتند اتفاق کردند و ایشان نیز بینوا گردیدند. چون سال ۵۰۰ فرار سید از جزیره قبرس و انطاکیه و جزایر بنادقه (ونیز) بر ایشان آذوقه رسید و رمقی یافتند. در این احوال فخرالملک بن عمار خیر یافت که پس از سلطان برکیارق کار ملک بر برادرش سلطان محمد بن ملک‌شاه قرار گرفته است. نزد او شتافت تا از او یاری جوید. فخرالملک بن عمار پسر عم خود ذوالمنقب را به جای خود در طرابلس نهاد. ابن عمار نخست در دمشق فرود آمد. طغتكین او را گرامی داشت. سپس به بغداد رفت. سلطان نیز او را به اجلال در آورد و وعده یاریش داد.

چون سلطان در ماه شوال سال ۵۰۱ از بغداد حرکت کرد، فخرالملک بن عمار را در نهروان نزد خود خواند و امیر حسین بن اتابک قتلغ تکین را، که با امیر مودود برای

۱. متن: صنجل

گوشمال چاولی سقاوو به موصل می فرستاد، فرمان داد که با چاولی به نحوی مصالحه کند و - چنانکه در اخبارشان آوردیم - همراه ابن عمار برود.

[ماجرای چاولی سقاوو آن بود که چاولی سقاوو از ارسال اموال سر باز می زد و چون سلطان به بغداد آمد تا به گوشمال صدقه بن مزید رود، چاولی سقاوو را پیام داد که لشکری به یاری او فرستد؛ ولی او همه را به مغالطه و دفع الوقت گذرانید تا آنجا که با صدقه باب مکاتبه بگشود و او را به مخالفت با سلطان تحریض نمود. اینک که سلطان از کار صدقه فراغت یافته بود آهنگ تنبیه چاولی سقاوو را داشت].^۱

ابن عمار با سلطان وداع کرد و سلطان او را خلعت داد. ابن عمار با لشکر امیر حسین بن قتلغ روانه شد ولی از این کار خود سودی نبرد. ابن عمار در ماه محرم سال ۵۰۲ به دمشق آمد و از آنجا با لشکری که از دمشق با او همراه شده بود به جبله رفت. مردم جبله به فرمان او درآمدند.

اما مردم طرابلس نزد الافضل امیرالجیوش به مصر کس فرستادند و او را به یاری فراخواندند و خواستند که کسی را به امیری آنان فرستد. او نیز شرفالدوله بن ابی الطیب را با آذوقه و اسلحه و هرچه در امر محاصره ضروری می نمود بفرستاد. او نیز پیامد و بر ذخایر ابن عمار دست یافت و جماعتی از یاران او را در بند کشید و همه را از راه دریا به مصر فرستاد.

خبر کنت رها با چاولی و با صاحب انطاکیه

چاولی موصل را از دست یاران چکریمش گرفت، سپس عصیان آغاز کرد. سلطان محمد بن ملکشاه، مودود را با سپاهی به گوشمال او فرستاد. چاولی از موصل برفت و کنت بالدوین صاحب رها را که سقمان اسیر کرده و چکریمش او را از سقمان گرفته بود با خود ببرد و موصل را ترک گفت. چاولی او را در سال ۵۰۳ پس از پنج سال اسارت آزاد کرد بدان قرار که فرنگان مالی بپردازند و اسیران مسلمانان را نیز آزاد نمایند و هرگاه که او را نیاز بود خود به مال و لشکر به یاریش آید.

چون میان چاولی و کنت بالدوین صلح برقرار شد، کنت به قلعه جعبر رفت و آن را به صاحب آن سالم بن مالک تسلیم کرد تا آنگاه که پسرخاله اش زوسلین نزد او آمد.

۱. میان دو قلاب از متن ساقط بود از ابن اثیر افزودیم (حوادث سال ۵۰۱)

ژوسلین فرمانروای تل باشر بود. [او نیز با کنت بالدوین اسیر شده بود و با پرداخت بیست هزار دینار فدیة خود را آزاد کرده بود. چون ژوسلین به قلعه جعبر رسید]^۱ خود را به گروگان نهاد و کنت را آزاد کرد و ولی پس از چندی چاولی او را آزاد نمود و به جای او برادرزانش و برادر زن کنت را به گروگان نگهداشت. چون ژوسلین به منبج رسید به شهر حمله آورد و تاراج کرد و جماعتی از یاران چاولی را به اسارت گرفت. چون از او توضیح خواستند، عذر آورد که این بلاد از آن شما نبوده است.

چون کنت بالدوین آزاد شد به انطاکیه رفت، تا رها را از دست تانکرد^۲ بستاند، زیرا او پس از آزادیش رها را گرفته بود و اینک بازپس نمی‌داد. تانکرد او را سی هزار دینار و اسب و سلاح و دیگر چیزها داد. کنت بالدوین بناچار به تل باشر رفت. در این حال ژوسلین که خود را به جای او نزد چاولی به گروگان نهاده بود، آزاد شده بیامد. تانکرد صاحب انطاکیه لشکر به جنگ آنها برد. می‌خواست پیش از آن‌که نیرومند شوند و چاولی به یاریشان آید کارشان را بسازد. میانشان نبردی در گرفت. تانکرد به انطاکیه بازگردید و کنت بالدوین نیز صد و شصت اسیر مسلمان را آزاد نمود.

کنت بالدوین و ژوسلین در حرکت آمدند و چند دژ از دژهای انطاکیه را غارت کردند. فرمانروای رعبان و کیسوم و دیگران که از قلاع شمال حلب بودند آنان را یاری دادند. او هزار سوار و هزار پیاده به یاری کنت بالدوین فرستاد. تانکرد به نبرد آنان بیرون آمد ولی جنگ صورت نگرفت. پس در باب رها کار به مناقشه کشید. بطرک^۳ آنان را به صلح دعوت کرد و تانکرد را گفت که رها به کنت بالدوین باز پس گرداند جماعتی از مطران‌ها و کشش‌ها نیز شهادت دادند که بوهوموند، دایی تانکرد، به هنگامی که آهنگ بلاد خود داشت او را وصیت کرد که رها را به صاحبش - چون از زندان آزاد گردید - باز پس دهد. تانکرد نیز در ماه صفر سال ۵۰۳ رها را به او باز پس داد. کنت بالدوین هم به پیمانی که با چاولی بسته بود وفا کرد.

سپس چاولی آهنگ شام نمود تا آن را در تصرف آورد و در آن نواحی کَرّ و قَرّی کرد. و ما در اخبار ایشان آوردیم.

رضوان صاحب حلب به تانکرد فرمانروای انطاکیه نامه نوشت و او را از چاولی بر

۱. عبارت میان دو قلاب به علت ناقص بودن متن از ابن‌اثیر افزوده شد (حوادث سال ۵۰۲).

۲. متن: در همه جا لشکری ۳. متن: ترک

حذر داشت و از او خواست برای از میان بردن او به یاریش بیاید. او نیز اجابت کرد و از انطاکیه در حرکت آمد و پیشاپیش، سپاهی نزد رضوان فرستاد. چاولی نیز از کنت بالدوین، فرمانروای رها، مدد گرفت. او نیز خود به تن خویش بیامد و در منبج به او پیوست. در این حال چاولی خبر یافت که سلطان محمد بن ملکشاه و بر موصل و خزاین او دست یافته است. بسیاری از یارانش او را رها کردند و رفتند. از آن جمله بود، زنگی بن آقسنقر. چاولی بر تل باشر فرود آمد و در آنجا با تانکرد نبردی سخت نمود. فرنگان پیروز شدند. و لشکر چاولی شکست خورد و بگریخت. فرنگان لشکرگاهشان را به غارت بردند. کنت بالدوین و ژوسلین به تل باشر رفتند. والله تعالی اعلم.

نبرد فرنگان با طغتكین

در سال ۵۰۲ طغتكین به طبریه رفت. پسر خواهر بالدوین^۱، پادشاه قدس، به جنگ او آمد و پس از جنگی مسلمانان شکست خوردند. سپس دل بر مرگ نهادند و سخت پای فشردند تا فرنگان به هزیمت شدند و پسر خواهر ملک را به اسارت گرفتند و طغتكین او را بکشت. این اسیر پیش از کشته شدن حاضر شده بود که سی هزار دینار فدیة دهد و پانصد اسیر از مسلمانان را آزاد کند ولی طغتكین جز اسلام یا قتل هیچ از او نپذیرفته بود. پس از این جنگ بالدوین و طغتكین به مدت چهار سال پیمان صلح بستند.

قلعه غزیه از اعمال طرابلس در دست یکی از موالی فخرالملک ابوعلی بن عمار صاحب طرابلس بود. بر او عصیان کرد. بدان سبب که فرنگان در آن نواحی دست به تجاوز زده بودند، راه آذوقه بر قلعه بسته شده بود. او نزد طغتكین کس فرستاد و اظهار فرمانبرداری کرد. او نیز اسرائیل یکی از یاران خود را فرستاد تا قلعه را از او بستاند. غلام ابن عمار از قلعه فرود آمد ولی در ازدحام مردم اسرائیل تیری بر او زد و به قتلش آورد؛ از بیم آنکه مباد اتابک را از آنچه در قلعه بر جای نهاده آگاه سازد.

طغتكین به قلعه آمد تا در اعمال غلام خود نظر کند. برف او را از راه بازداشت. چون هوا مساعد شد با چهار هزار سوار بیامد و چند قلعه از آن فرنگان بگشود. یکی از آنها حصن اکمه بود. سردانی فرنگی، طرابلس را محاصره نمود. طغتكین به جنگ او لشکر برد. چون جنگ در گرفت طغتكین شکست خورد و با یاران خود به حمص گریخت.

۱. متن: بغدوین

سردانی غزیه را به امان بگرفت. طغتكین به دمشق رفت. بالدوین از قدس پیام داد که صلحی که میانشان منعقد شده همچنان بر جای بماند. این واقعه در ماه شعبان سال ۵۰۲ اتفاق افتاد.

استیلای فرنگان بر طرابلس و بیروت و صیدا و جبیل و بانیاس چون طرابلس از دست فخرالملک بن عمار به دست فرمانروای مصر افتاد، از سوی مصر نایابی بر آن گماردند. فرنگان آن را محاصره کردند. فرمانده فرنگان سردانی، پسرخواهر ریموند سن ژیلی، بود. در ماه شعبان سال ۵۰۳ سپاهی از راه دریا با سرداری، بزرگ به نام ریموند پسر سن ژیلی با کشتی‌هایی پر از مردان جنگجو و سلاح و آذوقه به طرابلس آمد. پیش از او سردانی پسر خواهر ریموند سن ژیلی به محاصره آن فرود آمده بود – البته سردانی پسر خواهر این سن ژیلی نیست او سن ژیلی دیگری است – و میان او سردانی نبرد و فتنه بالا گرفت.

تانکرد صاحب انطاکیه به یاری سردانی آمد. سپس بالدوین پادشاه قدس آمد و میانشان صلح افکند. اینان طرابلس را محاصره کردند و در اطراف آن برج‌ها برآوردند و محاصره را شدت بخشیدند. در شهر آذوقه به پایان آمده بود زیرا کشتی‌های آذوقه از مصر دیر رسیده بود. سپس با آن برج‌ها به شهر حمله کردند و شهر را به جنگ گرفتند. این واقعه روز یازدهم ماه ذوالحجه سال ۵۰۳ اتفاق افتاد. فرنگان مردم شهر را کشتار و شهر را تاراج کردند. نایب مصریان که چند شب، پیش از تسخیر شهر از فرنگان امان خواسته بود، با یارانش به دمشق رفت.

چون فرنگان از کار طرابلس فراغت یافتند. تانکرد، صاحب انطاکیه، به بانیاس رفت و آنجا را محاصره نمود و بگشود و مردمش را امان داد و بر شهر جبیل فرود آمد. فخرالملک بن عمار در جبیل بود. مردم جبیل از تانکرد امان خواستند و او شهر را به امان بگرفت.

ابن عمار به شیزر رفت. فرمانروای شیزر، امیر سلطان بن علی بن منقذالکنانی او را گرامی داشت. ابن عمار از شیزر به دمشق رفت. طغتكین نیز به اکرامش فرود آمد و زبدانی را به او به اقطاع داد. این واقعه در ماه محرم سال ۵۰۴ بود.

هشت روز پس از تصرف طرابلس، کشتی‌های مصری با آذوقه‌ی بسیار برسیدند و در

سواحل صور پهلو گرفتند و در همه آن نواحی چون صور و صیدا و بیروت غله پخش شد.

در ماه ربیع‌الآخر سال ۵۰۴ فرنگان بر صیدا مستولی شدند. بدین قرار که شصت کشتی از سوی فرنگان پر از مردان و ذخایر برسید. چند تن از ملوکشان نیز در آن کشتی‌ها بودند. اینان به قصد زیارت و غذا آمده بودند. این مردان به بالدوین صاحب قدس پیوستند و صیدا را از دریا و خشکی در محاصره گرفتند. ناوگان مصری را هم یارای مدد رسانند به مردم نبود. آن‌گاه با برج‌های چوبی که بر آنها ورق‌هایی از فلز کوبیده بودند به شهر حمله کردند. مردم صیدا را بیم آن بود که مبادا نیز همان آید که بر سر مردم بیروت. از این رو امان خواستند. فرنگان در ماه جمادی‌الآخر ایشان را امان دادند. جمعی از ایشان پس از چهل و هفت روز محاصره خود را به دمشق رسانیدند و خلق کثیری هم در تحت همان امان که داده بودند در شهر ماندند و بالدوین به قدس بازگردید.

استیلای مردم مصر بر عسقلان

عسقلان از آن خلفای علوی مصر بود و ما پیش از این از نبردهای فرنگان با سپاهیان مصر بر سر عسقلان سخن گفته‌ایم. آخرین کسی که از مصریان در آنجا به شهادت رسید - چنان‌که گفتیم - نایب آن جمال‌الملک بود.

خلیفه‌الامر با حکام‌الله، مردی به نام شمس‌الخلاقه را بر عسقلان امارت داد. بالدوین پادشاه قدس نزد او پیام و هدایا و تحف فرستاد و تا او را بر ضد خلیفه‌الامر مصر برانگیزد و از فرمان او سربرتابد. الافضل امیرالجیوش در سال ۵۰۴ لشکری به سرداری یکی از امیران بر سر او فرستاد. این امیر چنان وانمود که غزای فرنگان می‌رود ولی دستور دستگیری شمس‌الخلاقه را داشت و خود می‌بایست جانشین او گردد. شمس‌الخلاقه از این قصد خیر یافت و عصیان خود علنی ساخت و آن گروه از لشکریان مصر را که در خدمت او بودند از بیم عصیان ایشان از خدمت براند.

امیر مصری را بیم آن بود که شمس‌الخلاقه عسقلان را به فرنگان تسلیم کند، این بود که نزد او کس فرستاد و دلداریش داد و او را در مقامش ابقا نمود. چون شمس‌الخلاقه سپاهیان مصری را براند جماعتی از ارمن‌ها را به خدمت گرفت مردم شهر از این عمل به وحشت افتادند و بر او بشوریدند و کشتندش. آن‌گاه نزد امیری که از سوی الافضل

امیرالجبوش آمده بود کس فرستادند و اظهار فرمانبرداری نمودند. پس از سوی مصر والیی به عسقلان آمد و کارهای مردم سامان گرفت.

استیلای فرنگان بر حصن الاثارب و جز آن

صاحب انطاکیه لشکر خود بسیج کرد و به سوی حصن الاثارب^۱ در حرکت آمد. این قلعه در سه فرسنگی حلب بود. آن را محاصره کرد و به جنگ بگرفت و دست به قتل و تاراج گشود و جماعتی را اسیر کرد. سپس به حصن زردنا لشکر برد و آنجا را نیز بگشود و چنان کرد که در حصن الاثارب کرده بود. [چون مردم منبج و بالس خبر حمله‌ی فرنگان را شنیدند از بیم، شهرهای خود را ترک کردند و به حصن الاثارب و حصن زردنا آمدند ولی چون آنجا را خالی از سکنه دیدند به دیار خود بازگشتند.]^۲

آن‌گاه سپاهیان فرنگ راهی صیدا شدند و شهر را به امان گرفتند. مسلمانان از خبر استیلای فرنگان ملول شدند و از بیم آن‌که مباد سراسر شام در تصرف آرند به تکاپو افتادند و به ایشان پیشنهاد صلح نمودند و فرنگان جز به باج و ساو راضی نشدند. رضوان صاحب حلب با پرداخت سی و دو هزار دینار و مقداری اسب و جامه مصالحه کرد و صاحب صور با پرداخت هفت هزار دینار و ابن منقذ صاحب شیزر چهار هزار دینار و علی الکردی صاحب حماة دو هزار دینار، و زمان پرداخت این مال هنگام جو درو معین شد.

آن‌گاه کشتی‌های فرنگان راه بر بازرگانان که از مصر می‌آمدند گرفتند و همه را به اسارت بردند. جماعتی از مردم حلب به بغداد رفتند تا دادخواهی کنند. با فریاد و فغان به شهر در آمدند جمعی از فقها و عوام نیز همراه آنان بودند. روز جمعه بود. به مسجد جامع سلطان در آمدند و از بس ناله و فریاد سردادند مردم را از نماز باز داشتند و منبر را شکستند. سلطان محمد بن ملک‌شاه وعده داد که لشکری برای جهاد به شام فرستد. چون منبر مسجد سلطان را شکسته بودند. از سرای خلافت منبری برای مسجد فرستادند. روز جمعه‌ی بعد با چنان جمعیتی راهی مسجد جامع قصر در سرای خلافت شدند. دربانان آنان را راه ندادند. شامیان دربانان را راندند و پنجره‌های مقصوره و نیز منبر را

۱. متن: الاقارب

۲. عبارت میان دو قلاب از متن ساقط بود. از ابن اثیر افزوده شد (حوادث سال ۵۰۴).

شکستند و در آن روز نماز جمعه به جای نیامد. خلیفه نزد سلطان کس فرستاد که برای دفع این اندوه چاره‌ای بیندیشند. سلطان پسر خود امیر مسعود را با امیر مودود صاحب موصل بفرستاد تا امرا نیز به آنان ملحق شوند و همه به قتال فرنگان روند.

حرکت امیران سلجوقی به نبرد فرنگان

چون سلطان مسعود پسر سلطان محمد بن ملک‌شاه، همراه با امیر مودود، لشکر به موصل برد؛ امرا: سقمان قطبی صاحب دیاربکر و پسران برسق ایلبکی^۱ و زنگی فرمانروایان همدان و امیر احمدیل^۲ صاحب مراغه و امیر ابوالهیجا صاحب اربل و امیر یاز پسر ایلغازی به فرمان برادرش صاحب ماردین، به قصد جهاد در حرکت در آمدند و همه به سنجار گرد آمده و چند دژ از دژهای فرنگان را بگشودند و برکنار شهرها فرود آمدند و شهر را در محاصره گرفتند. سپس بی آن‌که آن را تصرف کنند از شهر دور شدند و در ساحل فرات به فرنگان روبرو شدند. سبب آن بود که چون فرنگان پیامدند تا از فرات بگذرند و رها را حراست کنند، از کثرت لشکر مسلمانان خبر یافتند و در همانجا درکنار فرات درنگ کردند.

مسلمانان به سوی حران عقب نشستند بدین امید که فرنگان از پی ایشان بتازند و از فرات بگذرند ولی آنان به سوی رها رفتند و شهر را از آذوقه انباشتند و ناتوانان را از شهر بیرون آوردند. سپس از فرات گذشته به نواحی حلب رفتند؛ زیرا ملک رضوان بن تتش فرمانروای حلب بدان هنگام که به جزیره رانده بودند، چند دژ از دژهای آنان را گرفته بود. اینک به حوالی حلب تاختند و آن نواحی را زیر پی سپردند.

لشکرهای سلطان چون از بازگشت فرنگان خبر یافتند به رها آمدند و جنگ در پیوستند مردم رها نیک پایداری کردند. چون سپاهیان سلجوقی در رها طرفی نبستند از فرات گذشتند و به مدت یک ماه و نیم تل باشرا را محاصره نمودند و چون در آنجا نیز کاری از پیش نبردند به جانب حلب راندند. ملک رضوان از روبرو شدن با ایشان امتناع کرد. در آنجا سقمان قطبی بیمار شد. بناچار بازگشتند و او در بالس بمرد. پیکر او را به شهرش حمل کردند. لشکرهای سلطان در معره فرود آمدند. طغتكین فرمانروای دمشق نزد مودود آمد و چون دید که امرای سلجوقی با او دل بد کرده‌اند در نهان به فرنگان پیام

۱. متن: ابلتکی

۲. متن: احمدبکی

فرستاد و با آنان پیمان صلح بست.

این لشکر - چنان‌که در اخبارشان آورده‌ام - متفرق شد. مودود با طغتكین در معره ماندند سپس به طرف نهر عاصی در حرکت آمدند.

چون فرنگان از پراکنده شدن لشکر اسلام خبر یافتند طمع به تصرف بلاد بستند و لشکر به افامیه راندند. امیر سلطان بن منقذ صاحب شیزر آگاه شد. نزد مودود و طغتكین آمد و آنان را به جهاد تحریض کرد و کار فرنگان را در نظرشان خوار مایه نمود. قضا را فرنگان از حیث آذوقه در تنگنا افتاده بودند. جنگ ناکرده واپس نشستند. مسلمانان از پی ایشان لشکر راندند و هرچه بر جای نهاده بودند، و هر که از ایشان به دستشان افتاده بود، به شیزر آوردند. فرنگان از آن حوالی دور شدند. والله تعالی اعلم.

محاصره فرنگان شهر صور را

چون لشکریان سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی پراکنده شدند، بالدوین پادشاه قدس سپاهی از فرنگان بسیج کرد و در ماه جمادی‌الاولی سال ۵۰۵ شهر را محاصره نمود. صور از آن‌اُمَر بامرالله علوی^۱ صاحب مصر بود و از سوی او عزالملک‌الاعز در آنجا فرمان می‌راند. بالدوین فرمان داد تا گرداگرد شهر برج‌ها و منجیق‌ها نصب کردند. یکی از دلیران طرابلس که در نزد ایشان بود، هزار مرد برگرفت و حمله آغاز کرد تا به برجی که به شهر پیوسته بود رسیدند و آن را آتش زدند و برج‌های دیگر را نیز با نفت بسوختند. میان مردم صور و فرنگان نبرد سخت شد. مردم صور نزد طغتكین صاحب دمشق کس فرستادند و از او یاری خواستند بدان شرط که شهر را به او بسپارند. طغتكین به بانیاس آمد و هزار سوار به صور فرستاد. چون نبرد بالا گرفت. عزالملک اموالی نزد طغتكین فرستاد تا به یاری خود در افزایش و وعده داد که بر شهر تسلط خواهد یافت. طغتكین سرگرم تاراج بلاد اطراف از اعمال فرنگان بود. از جمله یکی از دژهای ایشان را در حوالی دمشق گرفته بود و راه آذوقه را بر ایشان بسته بود. فرنگان ناچار شده بودند که آذوقه‌ی خود را از راه دریا حمل کنند.

طغتكین به صیدا حمله آورد و اموال و غنایم فراوان حاصل نمود. در این احوال باغ‌ها و مزارع به محصول نشسته بودند و فرنگان می‌ترسیدند که طغتكین بلادشان را مورد

۱. متن: الافضل امیرالجیوش

تعرض قرار دهد، پس از محاصره صور دست برداشتند و به عکا رفتند. پس از رفتن ایشان طغتكین به صور داخل شد. مردم صور اموالی گران به او تقدیم کردند و به تعمیر بار و خندق شهر خود پرداختند. والله اعلم.

اخبار مودود با فرنگان و کشته شدن او و وفات فرمانروای انطاکیه

امیر مودود، فرمانروای موصل، در سال ۵۰۶ به رها لشکر برد و سپاهیان کشتزارهای رها را چرانیدند و از آنجا به سروج رفتند و در سروج نیز چنان کردند. ژوسلین^۱ صاحب تل باشر از این واقعه خبر یافت. پیامد و چارپایان مسلمانان را پیش کرده ببرد و بسیاری از آنان را نیز به قتل آورد.

در این احوال امیر باسیل ارمنی، صاحب دروب، در بلاد پسر لئون^۲ بمرد و تانکرد و فرمانروای انطاکیه، از آنجا پیامد تا بلاد او را در تصرف آرد؛ ولی در راه بیمار شد. بناچار به انطاکیه اش بازگردانیدند و او اواسط سال ۵۰۶ درگذشت. پس از او سرجان، پسر خواهرش آن بلاد را بگرفت و کارش به سامان آمد. آنگاه امیر مودود بن التوتکین فرمانروای موصل لشکر گرد آورد. تمیرک صاحب سنجار و امیر ایاز بن ایلغاری صاحب ماردین و طغتكین صاحب دمشق نیز با او یار شدند و در محرم سال ۵۰۷ به بلاد فرنگان تعرض آغاز کردند.

بالدوین پادشاه قدس و ژوسلین سپهسالار او به آهنگ حمله به دمشق در حرکت آمدند [و راه آذوقه را به شهر بستند. طغتكین صاحب دمشق نزد امیر مودود کس فرستاد و از او یاری خواست او نیز لشکر بیاراست]^۳ و از فرات بگذشتند و همگان آهنگ قدس کردند و در کنار رود اردن فرود آمدند و فرنگان در کرانه‌ی روبرویشان بودند. در اواسط محرم جنگ آغاز شد و فرنگان منهزم شدند و بسیاری از ایشان در دریاچه‌ی طبریه و رود اردن غرق شدند. مسلمانان لشکرگاهشان را به تاراج بردند. در راه لشکرهای طرابلس و انطاکیه به آنان رسیدند و با آنها راه فرار در پیش گرفتند و بر کوه طبریه فرا رفتند. مسلمانان قریب به یک ماه آنان را در محاصره داشتند ولی ظفر نیافتند. پس آنان را به حال خود گذاشتند و عازم بلاد فرنگ که میان عکا و قدس بود، شدند و همه را تاراج

۱. متن: جکرمش

۲. متن: کاور

۳. متن ناقص بود، از ابن اثیر افزوده شد (وقایع سال ۵۰۷).

کردند.

بدان سبب که مسلمانان از بلاد خود دور بودند، در تنگنای آذوقه افتادند و به مرج الضُّفَر بازگشتند. بدان نیت که چون بهار آید بار دیگر جنگ را از سرگیرند و سپاهیان خود را اجازت دادند که بروند. مودود به دمشق آمد، بدان قصد که تا فرارسیدن بهار و گرد آمدن لشکر در آنجا بماند. در آخر ماه ربیع‌الاول سال ۵۰۷، در مسجد جامع، پس از پایان نماز یکی از باطنیان او را بکشت. مودود در همان روز بمرد. طغتكین را به قتل او متهم ساختند. والله تعالی اعلم

اخبار برسقی با فرنگان

چون امیر مودود بن التوتکین کشته شد، سلطان محمد بن ملک‌شاه، امیر آقسنقر برسقی را با پسر خود سلطان مسعود به جای او فرستاد و با لشکری آنان را مأمور نبرد با فرنگان نمود. آن‌گاه به امیران فرمان داد که از او فرمان برند. عمادالدین زنگی بن آقسنقر و تمیرک صاحب سنجار نزد او آمدند. برسقی به جزیره ابن عمر لشکر برد و آن را از نایب مودود بستند. سپس به ماردین لشکر برد و آنجا را در محاصره گرفت تا ایلغازی فرمانروای آن، سر به فرمان آورد و پسر خود ایاز را با لشکری نزد او فرستاد. برسقی به رها راند و در ماه ذوالحجه سال ۵۰۸ آنجا را در محاصره گرفت. این محاصره هفتاد روز مدت گرفت و شهر همچنان مقاومت می‌کرد.

چون مسلمانان در تنگی آذوقه افتادند به سمیساط و از آنجا به سروج راندند. و در آن نواحی دست به کشتار و تاراج زدند. در خلال این احوال کوغ و اسیل^۱ صاحب مرعش و کیسوم و رعبان بمرد و زنش بعد از او به پادشاهی نشست. او از فرنگان تحصن‌گزید و به برسقی پیام آشتی داد و رها را به او وا گذاشت. برسقی امیر سنقر دزدار فرمانروای خابور را نزد او فرستاد. او نیز با اموال و هدایای بسیار بازش گردانید و اظهار اطاعت کرد. فرنگانی که با او بودند به انطاکیه بازگردیدند. والله اعلم.

جنگ میان سپاهیان سلطان محمد بن ملک‌شاه و فرنگان

سلطان محمد بر طغتكین صاحب دمشق خشم گرفت، زیرا طغتكین به قتل امیر مودود

۱. متن: کواسیل

متهم شده بود. طغتكین نیز خلاف آشکار کرد. ایلغازی صاحب ماردین نیز به سبب اختلافی که با برسقی پیدا کرده بود، از طغتكین پیروی نمود. کار آن دو و استیلای قوت فرنگان سخت مورد توجه سلطان قرار گرفت؛ پس به سرداری امیر برسق فرمانروای همدان لشکری بسیج نمود و امیر جیوش بک^۱ و امیر کتغدی^۲ سپاهیان موصل و جزیره را نیز با آنان همراه نمود و ایشان را پس از فراغت از کار ایلغازی و طغتكین به غزو فرنگان فرمان داد. اینان در ماه رمضان سال ۵۰۸ در حرکت آمدند و در نزدیکی رقه^۳ از فرات گذشتند و به حلب آمدند. لؤلؤ خادم پس از رضوان فرمانروایی حلب یافته بود و سپهسالارش مردی بود به نام شمس الخواص. آنان فرمان سلطان به آن دو عرضه کردند. سلطان نوشته بود که شهر را تسلیم کنند. آن دو ممالطه کردند و از ایلغازی و طغتكین یاری خواستند. آن دو با دو هزار سپاهی بیامدند و از این پس حلب در برابر لشکر سلطان به مقاومت پرداخت.

امیر برسق به حماة رفت. حماة از متصرفات طغتكین بود. حماة را به جنگ گرفت و سه روز آنجا را تاراج نمود. سپس آن را به امیر قراجا صاحب حمص تسلیم کرد. سلطان فرمان داده بود که هر شهری را که فتح کرد به امیر قراجا واگذارد. این امر سبب ناخشنودی دیگر امیران شد.

ایلغازی و طغتكین و شمس الخواص به انطاکیه رفتند تا از فرمانروای انطاکیه راجر^۴ یاری خواهند که آنان را در دفاع از حماة مدد رساند ولی پیش از آنکه کاری صورت دهند خبر تسلیم حماة را شنیدند.

در این احوال بالدوین پادشاه قدس و طرابلس که از شیاطین فرنگان بود به ایشان رسید و همه در افامیه اجتماع کردند و چنان نهادند که نبرد با مسلمانان را به فصل زمستان بکشانند تا پراکنده شوند. چون زمستان فرارسید، مسلمانان همچنان بر جای خود بودند؛ بنابراین ایلغازی به ماردین بازگشت و طغتكین به دمشق و فرنگان به بلاد خود.

مسلمانان آهنگ کفرطاب کردند. این شهر و افامیه از آن فرنگان بود. مسلمانان کفرطاب را به جنگ گرفتند و فرنگان را کشتار کردند و فرمانروای شهر را نیز به اسارت

۳. متن: رمله

۲. متن: کسکری

۱. متن: حیوس بک

۴. متن: رومیل

بردند. سپس به افامیه رفتند. چون تصرف آن را صعب یافتند به معرّه که نیز در تصرف فرنگان بود حمله کردند. در آنجا امیر جیوش یک از ایشان جدا شد و لشکر به بُزاعه^۱ برد و بُزاعه را بگرفت. لشکر مسلمانان از معرّه به حلب رفت و پیشاپیش باروبنه و چاپایان خود را روان داشتند و خود از پی آنها می‌رفتند و تا به شام رسیدند خرابی‌های بسیار بار آوردند.

راجر^۲ فرمانروای انطاکیه با پانصد سوار و دو هزار پیاده برای دفاع از کفرطاب بیامد و پیش از رسیدن لشکر مسلمانان، خود را به خیمه‌هایشان زد و هر که را در آنجا یافت از مردم عامی و غلامان بکشت. سپس در میان خیمه‌ها کمین کردند و هر که می‌آمد می‌کشتند، تا آن‌گاه که امیر برسق و برادرش زنگی رسیدند. چون چنان دیدند بر بالای گریختند و اندکی از بقایای لشکر با آن دو بودند. امیر برسق قصد آن داشت که دل بر مرگ نهاده خود را بر سپاه فرنگان زند؛ ولی برادرش زنگی او را منع کرد و او را به نجات خود و یارانش تحریض کرد و خود و یارانش را برهانشان فرنگان به مقدار فرستگی از پی ایشان تاختند و بازگشتند. سپاه اسلام در هم شکسته، هر سپاهی به شهر خود رفت.

پس از این واقعه، ساکنان بلاد شام از فرنگان بیمناک شدند. فرنگان بر رfnیه از اعمال دمشق تاختند و آنجا را بگرفتند و از آذوقه و سلاح بینداشتند. طفتیکین به آهنگ ویران کردن بلاد فرنگ لشکر در جنبش آورد. در این حال خبر یافت که رfnیه از لشکر خالی است و جز نگهداران کس در آنجا نیست؛ پس در سال ۵۰۹ به رfnیه تاخت و آنجا را بگرفت و بسیاری را اسیر کرد و با غنایم بسیار به دمشق بازگردید. رfnیه از آن پس همواره در دست مسلمانان بود تا سال ۵۲۰ که فرنگان آن را محاصره کردند و گرفتند. والله اعلم.

درگذشت پادشاه فرنگان و اخبار ایشان بعد از او با مسلمانان

در پایان سال ۵۱۱ بالدوین پادشاه فرنگان در قدس بمرد. او به طمع تصرف بلاد مصر^۳ لشکر به آنجا برده بود. چون به تنیس رسید و در نیل^۴ شنا کرد، جراحی که در تن داشت سرباز کرد و سبب مرگش شد. وصیت کرد که پادشاهی را پس از او به کنت صاحب رها، که چکرمش اسیر کرده و چاولی آزادش کرده بود، بدهند. بدان هنگام که این کنت برای

۳. متن: دیاریکر

۲. متن: رومیل

۱. متن: مراغه

۴. متن: نیل

زیارت کنیسه‌ی قمامه به قدس رفته بود این وصیت انجام گرفت و پذیرفته شد. اتابک طغتكین به قتال فرنگان رفته بود و در یرموک فرود آمده بود. کنت به او پیام داد که حاضر است پیمان صلح بندد. طغتكین گفت در صورتی چنین پیمانی خواهد بست که قرارداد مناصفه‌ی جبل عوف تا غور ملغی گردد. کنت نپذیرفت. طغتكین لشکر به طبریه برد و نواحی آن را غارت کرد و از آنجا به عسقلان رفت. هفت هزار تن از سپاهیان مصر را دید که از پی بالدوین - بدان هنگام که از مصر آمده بود - آنان گفتند فرمانده ایشان سفارش کرده که در فرمان طغتكین باشند. طغتكین ایشان را سپاس گفت و به دمشق بازگردید. در این حال خبر یافت که فرنگان قصد اذرعاع کرده و آنجا را تاراج کرده‌اند و یکی از دژهایی که را در تصرف او بوده است گرفته‌اند. طغتكین، پسر خود تاج‌الملوک بوری را از پی ایشان بفرستاد. تاج‌الملوک ایشان را در کوهی که در آنجا بود محاصره کرد و این محاصره آن‌سان به دراز کشید که از جان خود نومید شدند و دل بر هلاک نهاده حمله کردند. سپاه بوری در هم شکست و فرنگان کشتار از حد گذرانیدند. بقایای لشکر به دمشق بازگردید.

طغتكین به حلب رفت و او از ایلغازی یاری خواست. او نیز وعده داد که با او همراه خواهد شد. در این حال خبر یافت که فرنگان آهنگ اعمال دمشق کرده‌اند. و حوران را تاراج نموده‌اند. طغتكین به دمشق بازگردید و ایلغازی به ماردین رفت تا لشکری بسیج کرده به جنگ فرنگان رود.

فرنگان در سال ۵۱۳ به نواحی حلب لشکر بردند و بزاعه را گرفتند و در شهر فرود آمدند و از مردم خواستند که املاکشان را با آنها مقاسمه کنند. ایلغازی که در ماردین بود به جمع سپاه پرداخت. بیست هزار تن سپاهی و متطوعه بر او گرد آمدند. أسامه بن المبارک بن شبل الکلابی^۱ و امیر طغان ارسلان بن المکر صاحب بدلیس و ارزن نیز با او همراه بودند.

فرنگان به جانب تل^۲ یقرین^۳ نزدیک اثارب رفتند و در آنجا در موضعی که تنها از سه طرف کوره راهی داشت فرود آمدند و قصد آن داشتند که وقت را به گونه‌ای سپری سازند ولی ایلغازی امان نداد و لشکر خود بر سر ایشان برد و بر مجمع ایشان تاخت و

۱. متن: أسامه بن مالک بن شیزالکنانی

۲. متن: صنبیل

۳. متن: عرمش

جنگی سخت در پیوست. فرنگان را یارای مقاومت نبود. بسیاری از ایشان کشته شدند از جمله سرجان فرمانروای انطاکیه کشته شد و هفتاد تن از سرانشان به اسارت افتادند. این واقعه در نیمه‌ی ماه ربیع‌الاول سال ۵۱۳ بود، هر دو سویت به زور کشته شدند. آن‌گاه بقایای لشکر فرنگیان جمع شدند و باز دیگر همدیگر را آغاز کردند. این بار نیز ایلغازی، آنان را در هم شکست و حصن انارب و زردنا را گرفت. سپس به حلب رفت و اوضاع حلب را به سافان آورد و به مازدین بازگردید. آن‌گاه سافان به زوسلین ژوسلین صاحب تل باشر به دو بیست تن از جنگجویان فرنگ از طبریه دوا حرکت آمد تا منازل طایفه‌ای از اعراب قبیله طی را که به بنی خالد مشهور بودند غارت کند. آنان او را به دیگر اقوام بنی ربیع که میان دمشق و طبریه جای داشتند راه نمودند. ژوسلین صد و پنجاه تن از یاران خود را از بلخی پسر سزایشان گنیل داشت و خود از راه دیگر حرکت کرد. ولی راه گم کرد، یاران او بر رسیدند و میان ایشان و مردان ربیعه جنگ در گرفت. هفتاد تن از فرنگان کشته شدند و دوازده تن به اسارت افتادند. امیرشان مالی جزیل فدیه داد و اسیران را برهانید. ژوسلین در راه از این واقعه آگاه شد به طرابلس بازگردید و لشکری گرد آورد و به عسقلان حمله کرد. مسلمانان او را منهزم ساختند و او با لشکری از یاران خود بازگشت. **والله اعلم**.

باز پس گرفتن رها از فرنگیان است. در سال ۵۱۵ میلادی بهرام برادرزاده ایلغازی لشکری به رها برد و مدتی آنجا را در محاصره گرفت ولی بر آن پیروز نشد. در این حال خبر آوردند که ژوسلین فرمانروای رها و سروج به آهنگ جنگ یا او در راه است. بلک سپاهیان خود را پراکنده کرده بود. تنها چهارصد تن جنگجو همراه او بودند. بناچار جنگ را آماده نایستاد. چون لشکریان ژوسلین بر رسیدند قضا را گذارشان به زمین گلناک افتاد. اسب‌هایشان به گل فرو ماند و هیچ کس گریختن نتوانست. ژوسلین به اسارت افتاد. بلک بن بهرام او را در پوست شتر گرفت. ژوسلین مالی گزافه فدیه داد تا آزادش کنند. ولی او از آزادیش امتناع کرد مگر آن‌که رها را تسلیم کند. ژوسلین پذیرفت. بلک او را به خرتیرت زندانی کرد. و نیلیام پسر خاله اش نیز با او بود و او یکی از شیاطین فرنگ بود. جمعی نیز از زعمای فرنگ در

۱. متن: بهرام برادر ایلغازی از ... متن: مالک

۲. متن: کلام ...

زندانی بودند. والله تعالی اعلم و به التوفیق.

استیلای فرنگان بر خرت برت و باز پس گرفته شدن آن از ایشان بلک بن بهرام^۱ ابن ارتق فرمانروای خرت برت در همسایگی فرنگان بود. فرنگان در قلعه کرکر^۲ بودند. بلک ایشان را در قلعه محاصره نمود. در ماه صفر سال ۵۱۷ بالدوین با لشکر خود بیامد. چون نبرد در گرفت فرنگان منهزم شدند و پادشاهشان به اسارت افتاد. او را با جماعتی از سردارانش که اسیر شده بودند. در قلعه خرت برت نزد ژوسلین صاحب رها و یارانش حبس کردند.

در ماه ربیع الاول بلک به حران رفت و آنجا را بگرفت. چون بلک از خرت برت دور شد، فرنگان با همدستی بعضی از سپاهیان از زندان گریختند. بالدوین به شهر خود رفت. دیگران نیز قلعه را در تصرف گرفتند. چون بلک بیامد قلعه را محاصره کرد و از دست ایشان بستد و در آنجا از سوی خود نگهبانان گماشت. والله ولی التوفیق.

استیلای فرنگان بر شهر صور

شهر صور از آن خلفای علوی مصر بود. از سوی الافضل امیرالجیوش^۳، عزالملک در آنجا فرمان می‌راند و امور مصر همه در دست امیرالجیوش بود. فرنگان یک بار در سال ۵۰۶ لشکر به صور بردند و عزالملک از طغتکین صاحب دمشق یاری خواست و خواست تا کسی را به عنوان والی به صور روانه دارد. او نیز جمعی از سپاهیان و اموالی در خور را با مردی به نام مسعود به صور فرستاد. مسعود چون به صور رفت، دعوت علویان در خطبه و سکه دگرگون نمود و ماجرا به الافضل نوشت و از او خواست که همواره با فرستادن کشتی‌هایی از آذوقه و اموال به او یاری رساند. او نیز اجابت کرد و سپاس گفت.

چون الافضل کشته شد، کشتی‌های مصر بر حسب عادت بیامدند ولی فرمانده آنها مأموریت یافته بود که حيله‌ای برانگیزد و مسعود را که از جانب طغتکین والی صور بود دستگیر کند، زیرا مصریان از او بسیار شکایت کرده بودند. او نیز مسعود را بگرفت و به مصر فرستاد و از مصر او را به دمشق فرستادند.

۳. متن: الافضل بن امیرالجیوش

۲. متن: کوکر

۱. متن: مالک بن بهرام